

سقوط متفاوت است. اندك‌اندك اتفاق می‌افتد و کسی هم نمی‌تواند پیش‌بینی‌اش کند. ما در این اثر با حوصله رشد اعضای خانواده، ازدواجشان، بچه‌دار شدن و مرگ بزرگ‌ترها را می‌بینیم. حتی غم و شادی‌هایشان را از نظر می‌گذاریم و این مانند چك شیر آب نرم و آرام است و اثری از شتاب‌زدگی و هیجان در کار نیست و اگر کسی جلوی آن قطرات آب را نگیرد حتماً خرابی به بار می‌آید، اما باید جلوی آن را پیش از خرابی گرفت نه وقتی که خرابی قطعی و حتمی شده است. حتی وقتی مادام گرونلیش (دختر خانواده) می‌خواهد در آخرین صفحات از حراج خانه اجدادی جلوگیری کند، موفق نمی‌شود و نشان می‌دهد که وقتی در سرایشی زوال افتاده باشید هیچ چیز نمی‌تواند از آن جلوگیری کند.

رمان بودنبروک‌ها را باید در دسته آثار کلاسیک قرار داد. قصه خطی و البته راوی دانای کل، در کنار المان‌های دیگر مانند موقعیت داستان همه سبب می‌شود شاهد رمانی در دسته رمان‌های کلاسیک باشیم. مان در این اثر کوشش می‌کند تصویری از انسان‌ها را در روزگاری که اتفاقات جدید در حال ظهور است به خواننده نشان دهد، هرچند خیلی گذرا از کنارشان عبور می‌کند. برای مثال در رمان «آنا کارنینا» اثر تولستوی وقتی حرف از انقلاب در کشاورزی یا مدرن شدن آن می‌شود نویسنده بخش زیادی را به آن اختصاص می‌دهد، ولی در این رمان مان سعی می‌کند روی خانواده بودنبروک‌ها و حواشی آن تمرکز کند و از موضوعات دیگر فاصله بگیرد تا گرفتار زیاده‌گویی نشود، هرچند این یکی از کارکردهای رمان است که شما در آن تصویری از وضع اجتماعی ببینید و نمی‌توان آن را نماد زیاده‌گویی دانست. نویسنده تلاش دارد تا از منظر روابط خانوادگی و مناسبات تجاری بودنبروک‌ها به تحولات اشاره کند که شاید برای کسی که اطلاعات دقیق از آن روزگار نداشته باشد بسیاری از ارجاعات معنایی نداشته باشد. جزئیات در رمان مان نقش پررنگی داشته و این جزئیات در ساختار کلی رمان نقش زیادی به عهده دارد.

رمان جز يك مورد ابهام خاصی ندارد و همه شخصیت‌ها تکلیف‌شان روشن می‌شود. آن يك مورد هم روشن نیست چه کارکردی در داستان داشته و چرا از سوی نویسنده رها می‌شود. شخصیت‌ها همه به اندازه در داستان نقش دارند و این ناشی از دقت نویسنده در پرداختن به شخصیت‌هاست.

یکی دیگر از نکاتی که از بخش‌های شورانگیز و فوق‌العاده جذاب داستان است، بخش فراگیری موسیقی توسط آخرین بودنبروک‌هاست. هان‌وعلی‌رغم میل پدرش به هنر علاقه دارد و توسط استاد می‌توانمند آموزش می‌بیند. تسلط نویسنده بر موسیقی در این بخش خواننده را متعجب و حیرت‌زده خواهد کرد. اتفاقی که در آثار نویسنده‌های امروزی کمتر می‌توان اثری از آن یافت. نکاتی که از زبان استاد هانو بیان می‌شود به قدری شورانگیز است که خواننده را به تعجب وامی‌دارد.

در مجموع رمان «بودنبروک‌ها؛ زوال يك خاندان» را می‌توان به يك ضیافت آلمانی تشبیه کرد، ضیافتی که تا پاسی از شب برقرار است و حوصله‌تان در آن سر نخواهد رفت. غذاهای رنگارنگ و نوشیدنی‌های مختلف شما را دعوت می‌کند تا آخرین دقایق روی پا باشید و هر لحظه انتظار دارید صاحبخانه غذایی تازه یا نوشیدنی متفاوتی برایتان بیاورد. این کاری است که توماس مان در رمانش با خواننده می‌کند و بارها این اتفاق تکرار می‌شود. [❏](#)



حرف حساب اولین رمان يك نویسنده برنده نوبل چیست؟

ضيافت آلمانی

باید از این نکته با توجه به این‌که این اثر عنوان اولین داستان نویسنده است گذر کرد.

روایت از روزی آغاز می‌شود که پدر بزرگ (بودنبروک بزرگ) خانه تازه‌ای خریده و به افتخار آن مهمانی ترتیب داده تا این شادی را با دیگران سهیم باشد. قصه آغاز می‌شود و ما در ادامه روند زوال و افول يك خانواده مهم را شاهد هستیم.

تصمیم‌های غلط، اتفاقات روزگار، موقعیت‌شناسی، نبود اتحاد و... عواملی است که در این داستان از علل زوال و فروپاشی يك خاندان نشان داده می‌شود.

روح اشرافی حاکم بر خانواده‌های سرمایه‌دار و برخوردار آلمانی در سراسر داستان موج می‌زند و مان به خوبی این حالات را به خواننده منتقل می‌کند. از نحوه لباس پوشیدن، آرایش ریش، مو، سیبل، صورت و... تا غذاهایی که خورده می‌شود

در کنار تزیینات خانه همه تصویری است که از روحیات اشراف میانه قرن نوزدهم به خواننده نشان می‌دهد. توماس مان بدن اغراق یا بدون این‌که بخواهد تصویری را در چشم مخاطب کند مشغول نشان دادن تمام چیزهایی است که در آن زمان جاری بوده و او به عنوان نویسنده روایتش را از اتفاقات بازگو کرده است.

قصه در این رمان شتاب ندارد، اتفاقات با آرامشی ملموس پیش می‌رود و اتفاقات غافلگیرکننده جز یکی دو مورد در سراسر کتاب دیده نمی‌شود. همان‌طور که سناتور بودنبروک صبح‌ها از خواب برمی‌خیزد، اصلاح می‌کند، سیبلش را با انبردست تاب می‌دهد و کت و شلوار روز می‌پوشد قصه پیش می‌رود. با همان آرامشی که او سیگار روسی دود می‌کند و روزنامه‌ها را می‌خواند و قهوه

صبحگاهی‌اش را می‌نوشد،

قصه و اتفاقات هم پیش

می‌رود. نویسنده

می‌خواهد سیر يك

زوال را نشان دهد و

موفق بوده‌است. او

نشان می‌دهد زوال با

❏ توماس مان را می‌توان با «دکتر

فاستوس» یاد کرد یا با «مرگ در ونیز»

ولی اولین رمان او هم گزینه خوبی است

برای این‌که او را یاد کنیم. بالاخره هر

اثری می‌تواند محمل خوبی باشد برای

این‌که درباره يك نویسنده حرف بزنیم. ولی برخی کتاب‌ها به

دلایل مختلف، بیشتر این بستر را فراهم می‌کنند. تصور کنید

رمانی را که يك نویسنده با آن به شهرت رسیده‌است یا رمانی

که از سوی مخاطبان با استقبال بی‌نظیری مواجه شده و نام

نویسنده را سر زبان‌ها انداخته است.

توماس مان، نویسنده آلمانی که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم به دنیا آمده بود و در اولین تجربه داستان‌نویسی‌اش با انتشار رمان «بودنبروک‌ها؛ زوال يك خاندان» اثری خلق کرد که در آن روح زندگی قرن نوزدهمی اشراف آلمانی را به نمایش می‌گذارد؛ رمانی که آن را در فهرست ۱۰۰ اثری که قبل از مرگ باید خواند قرار داده‌اند. رمانی حجیم با يك شروع خیره‌کننده و متنی جذاب.

شاید وقتی با عنوان کتاب روبه‌رو می‌شوید، نتوانید باور کنید که قرار است با چه اثری روبه‌رو باشید. زوال يك خاندان! این کتاب داستان يك زوال است. داستانی جذاب و البته در بخش‌های خسته‌کننده که این خسته‌کننده بودن به ذات داستان باز نمی‌گردد، بلکه به روحیات مادر خواندن باز می‌گردد. شرایط و مدهای گوناگون سبب شده که ما به خواندن‌های کپسولی و کم‌حجم عادت کنیم و نتوانیم برای يك متن طولانی حوصله صرف کنیم. ولی «بودنبروک‌ها» به قدری جذاب است که به سرعت با يك فراز شوکه‌کننده آن حال خسته‌کنندگی را از ذهن خواننده برطرف می‌کند و جای آن را با شوری وصف‌ناپذیر تغییر می‌دهد.

نویسنده روایت چند نسل را با سرعتی متناسب که در آن هم قصه داشته باشد هم اتفاقات را مرور کند و هم از احوالات اجتماعی در داستانش غافل نشود، بازگو می‌کند و خواننده در مسیر خواندن خود را در کنار بودنبروک‌های می‌بیند و با آنها زندگی می‌کند. شخصیت‌ها هرکدام به اندازه نقش‌شان در داستان پرداخت شده‌اند و زوایای مختلفی از آنها به خواننده نشان داده می‌شود. هرچند در بخش‌هایی شتاب‌زدگی مشهود است که

حسام آبنوس

روزنامه‌نگار

